

## کشتار خونین ۶۷، جنایتی هولناک که بر پیشانی خمینی و جمهوری اسلامی حک شد

## پروژه عبث سندیکاسازی رژیم و شوراهای کنترل و نظارت کارگری



## ابعاد گسترده فقر و نابرابری در ایران

## جمهوری اسلامی و تشدید نظامی‌گری

ترس از خشم و عصبان توده ها باعث شد تا در روزهای گذشته وابستگان به حکومت اسلامی از امامان جمعی اصولگرا تا به اصطلاح اصلاح طلبان، در رابطه با وضعیت وخیم اقتصادی، رشد تورم و گسترش فقر که به گفته‌ی آنها می‌تواند عواقب اجتماعی گسترده‌ای به همراه آورد، بارها هشدار دهند. یکی از آنها اقتصاددان هوادار حکومت اسلامی، "استاد اقتصاد" دانشگاه "علامه طباطبایی" و رئیس موسسه "دین و اقتصاد" فرشاد مومنی است که

وارونه‌سازی واقعیت‌ها به منظور فریب و تحمیق توده ناآگاه، همواره جزئی جدائی‌ناپذیر از حرفه دستگاه دروغ و نیرنگ روحانیت بوده است. سران دولت دینی جمهوری اسلامی که پرورش‌یافته این دستگاه فریب و تحمیق‌اند، در این وارونه‌سازی واقعیت‌ها، خیره‌اند.

حسن روحانی روز سه‌شنبه ۳۰ مردادماه به مناسبت "روز صنعت دفاعی" در جمع گروهی از فرماندهان نظامی و مقامات سیاسی رژیم سخنرانی کرد. تمام سخنرانی وی را می‌توان در

در صفحه ۵

در صفحه ۸

## "کشور ما دزدخونه‌ست، توی جهان نمونه‌ست"

پس از نامه ۱۲ بندی صادق لاریجانی به خامنه‌ای و اذن وی جهت تشکیل "دادگاه‌های ضربتی" برای محاکمه مفسدان اقتصادی، اولین نمایش "مبارزه با فساد" با جار و جنجال زیاد بر صحنه رفت. پیش از آن، اعلام شده بود که "دادگاه‌ها" علنی بوده و از صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز پخش خواهد شد. گرچه این اولین باری نیست که جمهوری اسلامی مدعی "مبارزه با فساد اقتصادی" می‌شود. "مبارزه‌ای" که تاکنون حاصلی جز بزرگ‌تر شدن ابعاد فساد و چپاول و افزوده شدن بر تعداد چپاولگران نداشته است. اولین جنجال بزرگ را در زمان رفسنجانی و تحت عنوان "برخورد با شرکت‌های مضاربه‌ای" شاهد بودیم که در دهه شصت قارچ‌وار رویده بودند. صاحبان این شرکت‌ها با درج آگهی در روزنامه‌ها و وعده‌ی سوده‌های سی و چهل درصدی پس از ۶ ماه یا یک سال، میلیاردها تومان را جذب کردند و با اندوخته‌های

در صفحه ۶

اقدامات سرکوب‌گرانه و توطئه‌آمیز رژیم و دستگاه امنیتی آن علیه کارگران و تشکل‌های مستقل کارگری وارد مرحله جدیدی شده است. همپای رشد و گسترش اعتصابات و مبارزات و اعتلاء جنبش کارگری، نگرانی هیات حاکمه از ارتقاء سطح آگاهی و تشکلیابی طبقه کارگر نیز به شدت افزایش یافته است. طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع این طبقه نیز تلاش‌های مذبحانه خود را برای به انحراف کشاندن این مبارزات و مهار جنبش کارگری دوچندان کرده است. ارتجاع حاکم که با هر گونه تشکل مستقل بویژه تشکل مستقل کارگری از نمونه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه (یا سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه) دشمنی آشتی‌ناپذیر دارد، دست به توطئه جدیدی علیه این سندیکا زده است. پوشیده نیست که به‌رغم تمام محدودیت‌ها و فشارهای گوناگونی که علیه سندیکای کارگران شرکت واحد اعمال شده و علی‌رغم اخراج و بازداشت و زندان فعالان آن، این سندیکا موفقیت‌ها و پیشرفت‌های مبارزاتی قابل توجهی داشته و تأثیرات مهم و مثبت انکارناپذیری بر کارگران شرکت واحد و کل جنبش کارگری ایران بر جای نهاده و همواره چون خاری در چشم سرمایه‌داران، مرتجعین حاکم و نوکران آنها بوده است. دستگاه سرکوب و امنیتی رژیم همراه با وزارت کار و عمال آن در شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر، چندین سال متوالی تلاش کرد از شکل‌گیری سندیکای کارگران شرکت واحد (یا بازگشایی آن) ممانعت به عمل آورد که موفق نشد. بیش از یک دهه فشار و سرکوب سیستماتیک، پی‌گیرد و احضار و محاکمه و بریدن حبس‌های طولانی مدت برای فعالان و اعضاء هیات مدیره سندیکا، به منظور از هم پاشاندن سندیکا و انحلال آن نیز به جایی نرسید. پس از بی نتیجه ماندن تمام این ترفندها و تلاش‌های سرکوب‌گرانه، ارتجاع حاکم اکنون به توطئه جدیدی علیه این سندیکا متوسل شده است.

درست زمانی که سندیکای کارگران شرکت واحد در تدارک برگزاری مجمع عمومی است، نهادهای دولتی - امنیتی و وزارت کار رژیم با همدستی مدیریت شرکت واحد و همکاری دو تن از کسانی که "همواره در خدمت کارفرما، حراست شرکت واحد و شورای اسلامی ضد کارگران بوده" و در پرونده‌سازی علیه فعالان این سندیکا نقش داشته‌اند، درصدد ایجاد یک

در صفحه ۲

## پروژه عبث سندیکاسازی رژیم و شوراهای کنترل و نظارت کارگری



پروژه تولید و کارخانه را نیز برعهده می‌گیرند. طبقه کارگر دارد خود را برای انجام وظایف جدیدی که رشد و تعمیق مبارزه طبقاتی به ناگزیر برعهده وی خواهد گذاشت آماده می‌کند.

این واقعیتیست که سیاست‌های اقتصادی و ضد کارگری رژیم، خصوصی سازی و مساله رکود، موجب اخراج، بیکاری، سرگردانی و بلا تکلیفی ده‌ها هزار کارگر شده است. بسته شدن کارخانه‌ها، فروش زمین‌ها و وسائل و ابزار تولیدی کارخانه توسط سرمایه‌داران، اخراج‌ها و بیکار سازی‌های وسیع را در پی داشته است. بدیهیست که کارگران در برابر این یورش‌ها نه فقط نمی‌توانند خاموش و بی‌تفاوت باشند، بلکه برای مقابله با سرمایه‌داران و دولت حامی آنها به اشکال جدیدی از مبارزه و ویژه به اشکال جدیدی از تشکل روی می‌آورند تا بتوانند تعرض سرمایه را خنثا و ادامه کاری خود و کارخانه را حفظ کنند. نمونه بارز آن شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه و ایجاد شورای مستقل کارگری و تلاش کارگران آگاه و پیشرو برای اعمال کنترل و نظارت کارگری بر این شرکت است.

از هنگام واگذاری این شرکت به بخش خصوصی، تعرض سرمایه و استثمار کارگران تشدید شده است. دستمزدها که خیلی ناچیز و پایین است، به موقع پرداخت نمی‌شود. مطالبات سال‌های ۹۴ و ۹۵ به کارگران پرداخت نشده است. اضافه کاری‌ها قطع شده است. طرح طبقه‌بندی مشاغل اجرا نمی‌شود. وضعیت بیمه و قراردادهای نامشخص و مبهم است. نه کارفرما و نه دولت حامی وی به اعتصابات و اعتراضات مکرر کارگران هفت تپه و خواست‌هایشان توجه نکرده‌اند. اعتصاب اخیر کارگران که از ۲۷ مرداد آغاز شده بیش از ۸ روز ادامه یافته است. هیچ‌کس به فکر کارگران نیست. بلا تکلیفی شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه اکنون با فروش زمین‌های شرکت و واگذاری بخش‌های مختلف آن به شرکت‌های گوناگون، تمام کارگران این شرکت را در معرض اخراج و بیکاری قرار داده و آینده شغلی آن‌ها را بطور جدی به مخاطره افکنده است. به گفته اسماعیل بخشی یکی از نمایندگان کارگران هفت تپه، "مدیرعامل شرکت ۹ ماه است پایش را توی شرکت نگذاشته است". روشن است که کارگران هفت تپه نمی‌توانستند و نمی‌توانند دست روی دست بگذارند و بی‌سروصدا ناظر اخراج و بیکاری خود باشند. برعکس، کارگران هفت تپه فعال‌تر از گذشته، آستین‌ها را بالا زده، خود دست بکار شده و با تشکیل شورای مستقل کارگری، مصمم‌اند کنترل و نظارت بر شرکت و عملکرد کارفرما و مدیریت را به مرحله اجرا بگذارند.

وقتی که نماینده کارگران هفت تپه از ضرورت تشکیل شوراهای مستقل کارگری و نظارت بر عملکرد کارفرما و مدیریت سخن می‌گوید، و بارها آن را تکرار می‌کند، وقتی تنها راه نجات از "فساد نهادهای شده در کشور" و وضعیت نابسامان اقتصادی را تشکیل شوراهای مستقل کارگری و مردمی و نظارت بر کار دولت و نهادهای دولتی ذکر می‌کند، او در واقع ضمن این که کل دولت جمهوری اسلامی را نشانه می‌رود، برای رهایی کشت و صنعت نیشکر هفت تپه از وضع موجود، راهکار مناسبی را که

لحظه تضمین کرده‌اند، این ترفند رژیم را نیز خنثا خواهند کرد. این واقعیتیست که تشکل‌های دست‌ساز پیشین رژیم از قماش شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر، مدت‌هاست کارایی گذشته خود را از دست داده‌اند و نمی‌توانند مبارزات طبقه کارگر را به انحراف بکشانند و یا تحت کنترل خود درآورند. از این روست که دستگاه حکومتی به ایجاد انواع دیگری از تشکل روی آورده و به سندیکاسازی پناه برده است.

ارتجاع حاکم اما زمانی به پروژه سندیکاسازی و انواع تشکل‌های دست ساز و تقلبی و موازی با تشکل‌های واقعی و مستقل کارگری روی آورده است که آگاهی سیاسی کارگران به نحو چشمگیری افزایش یافته و به سرعت در حال رشد و ارتقاء است. مبارزات و اعتصابات کارگری و شمار کارگران شرکت کننده در آن‌ها پیوسته در حال افزایش است. کارگران و عموم نوده‌های معترض و زحمتکش وارد خیابان‌ها شده‌اند و هر روز در این شهر و آن استان دست به تظاهرات و راهپیمایی می‌زنند. ارتجاع حاکم علی‌رغم تشدید سرکوب و پیگرد و بازداشت و زندان و شکنجه و مجازات‌های سنگین، نتوانسته است کارگران، جوانان، زنان، بیکاران و عموم زحمتکشان و تهیدستان شهری و روستایی را از اعتراض باز دارد و به خانه‌ها بازگرداند. در راس این اعتراضات، جنبش اعتراضی طبقه کارگر نیز وارد مرحله جدیدی شده و به سرعت در حال پیشرفت و پیشروی است. بر بستر بحران انقلابی موجود و دورانی که از دی ماه ۹۶ آغاز شده و مشخصه اصلی آن اعتلاء جنبش است، اعتصابات و خواست‌های کارگران نیز در حال تعمیق و گسترش است. خواست‌های سیاسی کارگران پر رنگ‌تر شده است. از درون همین مبارزات بی وقفه است که تشکل‌های مستقل کارگری نطفه بسته و سر بر می‌آورند. تشکل‌هایی که پاسخگوی نیازهای مبارزه در لحظه فعلی باشند. تشکل‌هایی که نه فقط سازمانده و هدایت‌گر مبارزات کارگران برای خواست‌های روزمره هستند، بلکه کنترل و نظارت بر کل

سندیکای دست‌ساز و تقلبی برآمده‌اند. مزدوران حکومتی تحت هدایت دستگاه اطلاعاتی رژیم بر این تلاش‌اند که با نام سندیکای کارگران شرکت واحد، یک مجمع عمومی تقلبی برگزار کنند تا به خیال خود با ایجاد یک سندیکای موازی، سندیکای کارگران شرکت واحد و فعالان آن را به حاشیه برانند. در حال حاضر نیز با سوء استفاده از نام سندیکا و جعل آرم آن، یک کانال تلگرامی راه انداخته‌اند! خوشبختانه سندیکای کارگران شرکت واحد با حفظ هوشیاری و صدور اطلاعیه به موقع خود در ۲۸ مرداد ۹۷، از پروژه سندیکاسازی رژیم و عمل رنکارنگ آن که در خرداد ماه با ارسال نامه به سندیکاهای فرانسوی و با امضاء جعلی، "شورای سندیکای مستقل کارگران شرکت واحد" کلید خورده بود، پرده برداشت و این توطئه شوم را به موقع برملا کرد.

تردیدی نباید داشت که تلاش مذبحخانه رژیم به پروژه سندیکاسازی و علم کردن یک سندیکای دست ساز و تقلبی در برابر سندیکای کارگران شرکت واحد خلاصه نمی‌شود. هر جا که پای تشکل واقعی و مستقل کارگران در میان باشد، ارتجاع حاکم و نهادهای امنیتی به یاری بازوان خود در محیط‌های کارگری، با شیوه‌ها و حیل‌های گوناگون سعی خواهد کرد یا آن تشکل را از میان بردارد یا در آن نفوذ کند و تحت کنترل خود درآورد و یا برای ایجاد سردرگمی و بی اعتبار ساختن تشکل مستقل کارگری، تشکل موازی دست ساز خود را سازمان دهد. بدیهیست که برای پیشبرد و تحقق این اهداف شوم و ضدکارگری خود، از ابزارهایی چون سرکوب و ارباب و تهدید و تلمیح گرفته تا شایعه پراکنی، پرونده‌سازی و تخریب فعالان کارگری و سندیکایی نیز استفاده خواهد کرد. روشن است که کارگران و فعالان کارگری و سندیکایی، با دفاع و حمایت گسترده از تشکل‌های مستقلی که با پرداخت هزینه‌های زیاد و تحمل درد و رنج و محرومیت‌های فراوان آن را پایه گذاری نموده و ادامه کاری آن را تا این



## کشتار خونین ۶۷، جنایتی هولناک که بر پیشانی خمینی و جمهوری اسلامی حک شد

"از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هرچه می‌گویند از روی حیله و نفاق است و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده اند، و با توجه به محارب بودن آن‌ها و جنگ‌های کلاسیک آن‌ها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه‌الاسلام نیری دامت‌افاضه (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگرچه احتیاط در اجماع است، و همینطور در زندان‌های مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و نماینده وزارت اطلاعات لازم‌الاجتناب می‌باشد. رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند [اشداء علی الکفار] باشند، تردید در مسأله قضایی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد."

سطور بالا، متن کامل دستور خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ است. پیامی که در سطر سطر آن کینه، نفرت و جنایت موج می‌زند. فرمانی هولناک و دستورالعملی جنون‌آمیز برای خاموش کردن آتش شکست و حقارتی که از درون خمینی را می‌سوزاند. حقارت از نوشیدن "جام زهری" کشنده که خمینی در پایان جنگ سرکشیده بود. فرمان خمینی اگر چه فاقد تاریخ است، اما با توجه به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ (قطعنامه صلح جنگ ایران و عراق) در روز ۲۷ تیر و نوشیدن "جام زهر" خمینی در شامگاه ۲۹ تیر و پس از آن حمله سازمان مجاهدين خلق در روزهای سوم تا پنجم مرداد با همراهی نیروی هوایی ارتش عراق که در مناطق غربی ایران اتفاق افتاد، فرمان کشتار خمینی می‌بایست در روزهای پنجم تا هفتم مرداد ماه ۶۷ صادر شده باشد. پیامی خوفناک و سفاکانه که اجرای آن از روز پنجم مرداد در زندان اوین و از هشتم مرداد در گوهردشت و دیگر زندان‌های کشور با قتل عام زندانیان مجاهد به اجرا درآمد. کشتاری که در فاصله پنجم تا روزهای پایانی مرداد ماه ۶۷ به وحشیانه‌ترین شکل ممکن با به دار آویختن چندین هزار زندانی مجاهد توسط آدمکشان جمهوری اسلامی عملیاتی شد.

در فرمان خمینی، اگرچه نامی از نیروهای چپ و کمونیست برده نشده است، در عمل اما، نوک پیکان این جنایت دهشتناک از تاریخ پنجم تا ۲۵ شهریور ۶۷ به سوی زندانیان چپ و کمونیست

نشانه رفت (۱). حاصل این فرمان جنون‌آمیز خمینی، قتل عام بیش از ۵ هزار زندانی سیاسی بود. زندانیانی که در فاصله کمتر از دو ماه طناب دار بر گلوگاه شان چنگ انداخت و بدین سان هزاران جان شفیقه بی‌رحمانه به یغما رفتند. کشتار تابستان ۶۷، همانند یک صاعقه بود. صاعقه‌ای که رعد آسا بر فراز زندان‌های ایران فرود آمد. قتل عام زندانیان سیاسی آنچنان سریع، وحشتناک و ناباورانه بود که پس از گذشت ۳۰ سال هنوز هم، شانه‌های خانواده‌ها و دل سوختگان آن فاجعه از یادآوری آن روزهای داغ و درفش بر لرزه می‌افتند.

زندان‌های اوین و گوهردشت کرج که در آن ایام، بیشترین زندانیان سیاسی را داشتند، سهم بیشتری از کشتار نصیب شان شد. کشتار زندانیان، با دادگاه‌های دو دقیقه‌ای و چند پرسش کوتاه در درون زندان‌های جمهوری اسلامی آغاز گردید. مسلمانی یا کافر؟ سازمانت را قبول داری یا نه؟ حاضر به همکاری با جمهوری اسلامی هستی یا نه؟

دادگاه‌هایی که حتا عنوان و مضمون آن نیز به عنوان دادگاه و محاکمه دوباره زندانیان به آنان اعلام نشد. در هفته نخست، هیچ یک از زندانیان نمی‌دانستند که در مقابل هیات مرگ ایستاده اند. تیم‌های سه نفره آدمکشان جمهوری اسلامی که مجریان کشتار بودند، تماما در قالب هیات نمایندگی عفو به زندانیان معرفی می‌شدند.

تصور ایجاد چنین فضایی دروغین از سوی عوامل جنایت و ایجاد صحنه‌هایی این چنین فریبنده و توهم‌زا برای کشتادن هرچه بیشتر زندانیان به پای چوبه‌های دار، حتا در ذهن و خیال آدمی هم نمی‌گنجد، تا چه رسد به اینکه در بنیاد واقعیت رخ داده باشد. انگار تاریخ به عقب بازگشته بود و کمیته‌های مرگ با ردای دوران انگیزاسیون به قتل زندانیان کمر بسته بودند. دادگاه‌های تقیث عقیاید قرون وسطایی خمینی که با ظاهری آراسته به عنوان هیات "عفو" و "آزادی" در زندان‌ها حضور یافته بودند، هر چند دقیقه یک زندانی را به کام مرگ فرستادند. ناقوس مرگ یک سره به صدا درآمده بود. هیولای مرگ، زندان به زندان را درنوردید. کابوس کشتار بر فراز تمام زندان‌های ایران سایه افکنده بود. هرروز، صدها زندانی قربانی شدند. قربانی کمیته‌های مرگ. مرگی "فجیع و نابکار".

دو روز بعد از کشتار زندانیان اوین، ناقوس مرگ در گوهردشت به صدا درآمد. ناقوسی که دیگر ستر باز ایستادن نداشت. کابوس مرگ از گوهردشت به زندان‌های اهواز، تبریز، مشهد، شیراز و از شیراز به کرمانشاه، گیلان، مازندران و از آنجا به ده‌ها زندان کوچک و بزرگ سراسر ایران کشیده شد. بدین سان در پی دو ماه سکوت، دو ماه بی‌خبری، دوماه قطع ملاقات، دو ماه قرنطینه کردن زندانیان از هرگونه روزنه‌های خبری، فاجعه تابستان ۶۷ با قتل عام هزاران زندانی سیاسی زن و مرد، به اجرا درآمد.

از آن تاریخ تا به امروز سی سال گذشته است. با گذشت سه دهه هنوز از زخم‌های آن جنایت

هولناک در جای جای ایران خون شتک می‌زند. هنوز دیوارهای اوین و گوهردشت، نجوای آن کشتگان عاشق را پژواک می‌دهند. هنوز زندان گیلان بر مدار سرخ فاجعه می‌گردد. هنوز دیوارهای تمامی زندان‌های با نام و بی‌نشان جمهوری اسلامی، مظلومیت زندانیان پریور شده در آن تابستان نقتان را نجوا می‌کنند.

با گذشت ۳۰ سال هنوز بازتاب فتوای مرگ خمینی، از دریچه هر سلول و بند به گوش می‌رسد. هنوز زخم‌های مانده بر چهره بازماندگان آن جنایت عظیم، عمق فاجعه را بازتاب می‌دهد. هنوز جامعه در لیب آتش آن کشتار می‌سوزد. هنوز هم چهره خوفناک خمینی با نقاب تزویر و مرگ بر فراز کشور سایه افکنده است. تصویری که بی‌محابا فریاد می‌کشد: "بشکینید این قلم‌ها را، بکشید منافقین و کفار را!"

با گذشت سه دهه از آن تابستان نقتان، هنوز رهروان پلشت خمینی به تاسی از امام راحل شان، بر طبل مرگ می‌کوبند. دسته‌ای فتوای مرگبار او را "فتوای نجات بخش" می‌خوانند و دسته‌ای دیگر، از آن سال‌های کشتار و مرگ بعنوان "دوران طلایی" امام راحل شان یاد می‌کنند و در حسرت بازگشت آن دهه خونین به انتظار نشسته‌اند.

در این میان اما، جامعه، همچنان روز از پس روز، سال از پی سال در لیب تند حادثه می‌سوزد، مادران و پدران در یادواره‌های خونبار عزیزانشان قامت شکسته‌اند، همسران همچنان در سوگ‌اند، و کودکان، تصویرهای گم شده پدران و مادران خود را در قاب عکس‌های مانده به دیوار خانه جستجو می‌کنند.

آنچه کشتار تابستان ۶۷ را بر تارک کشتارهای جمهوری اسلامی نشانده، صرفا کشتار هزاران انسان آزاده، مبارز و کمونیست نبود. آمار کشتار فعالان سیاسی در سال‌های ۶۰ و ۶۲ به مراتب بیشتر از کشتار تابستان ۶۷ بوده است. آنچه فاجعه ۶۷ را در میان مجموعه جنایات جمهوری اسلامی برجسته کرده است، پریور شدن زندانیانی بود که تماما دوران محکومیت حبس خود را می‌گذرانند. زندانیانی که با قوانین قرون وسطایی همان رژیم، زیر شکنجه‌های مرگ‌آور قرار گرفتند، از داشتن هرگونه حق و حقوقی بی‌بهره بودند، طی سال‌های نخست دهه ۶۰، به دور از هرگونه موازین حقوقی در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای محاکمه و به حبس‌های سنگین محکوم شدند.

حال چگونه می‌توان تصور کرد، همان زندانیانی که توسط قوانین قرون وسطایی جمهوری اسلامی محاکمه شده، حبس گرفته و تا سال ۶۷ در زندان بودند، اکنون به یکباره و با یک فرمان جنون‌آمیز خمینی جلا به جوخه‌های مرگ سپرده شوند؟

در واقع هیات حاکمه ایران و به طور اخص شخص خمینی، در پایان جنگ و پس از نوشیدن "جام زهری" که مرد مقتدر جمهوری اسلامی سرکشید، نیاز به خاموش کردن آتشی داشتند که بر خرمن آنان و نظام فتاده بود. در وضعیتی که خمینی و مجموعه هیات حاکمه ایران قرار گرفته بودند، آنان حتا حاضر نبودند وجود هزاران

## کشتار خونین ۶۷، جنایتی هولناک که بر پیشانی خمینی و جمهوری اسلامی حک شد

بازمانده سازمان های مبارز، آزادی خواه، چپ و کمونیست را که از سال ۶۰ در زندان بودند، تحمل کنند. در وضعیت بحرانی موجود، سران جمهوری اسلامی از یک سو آزادی هزاران زندانی سیاسی را به نفع خود نمی دیدند و از سوی دیگر نگهداری چنان حجمی از زندانیان سیاسی نیز برایش هزینه های اجتماعی و سیاسی بالایی در بر داشت.

در حقیقت جمهوری اسلامی با امید به اینکه از این ستون به آن ستون فرجی هست، بدون توجه به عواقب چنین جنایت هولناکی به کشتار هزاران زندانی سیاسی روی آورد. اینکه بعد از انجام این جنایت چه اتفاقی برای نظام خواهد افتاد، دست کم در آن برهه زمانی برای خمینی و دیگر رهبران جمهوری اسلامی یک امر ثانوی بود.

جمهوری اسلامی فکر می کرد با کشیدن یک خط قرمز پُررنگ به دور این جنایت هولناک و نصب یک تابوی ورود مطلقاً ممنوع، برای همیشه گریبان خود را از آن فاجعه خوفناک رها خواهند ساخت. پیشبرد این سیاست، اگرچه تا دو دهه برای هیات حاکمه ایران مفید واقع شد، اما با تلاش مداوم و خستگی ناپذیر مادران خاوران، خانواده های زندانیان جانفشان، سازمان های سیاسی، زندانیان از بند رسته و دیگر کنشگران اجتماعی ابعاد این جنایت مخوف برای توده های میلیونی مردم ایران از پرده بیرون افتاد. با برملا شدن عمق و ابعاد این فاجعه در عرصه داخلی و بین المللی، همان فرمان کشتاری که روزگاری برای خمینی و هیات حاکمه ایران در حکم نسخه "نجات بخش" بود، اکنون به کابوسی برای جمهوری اسلامی و داغ لعنتی بر پیشانی خمینی حک شده است.

(۱): در بعضی از زندان ها از جمله زندان مرکزی نیروی دریایی رشت، کشتار زندانیان مجاهد و کمونیست به صورت همزمان از تاریخ ۸ مرداد شروع شد.

این شوراها، ایجاد پیوند و ارتباط میان آنها، در سطح شهرها، استان ها و منطقه و ایجاد شوراها، سراسری است. با تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی، بیش از پیش این واقعیت در برابر طبقه کارگر قرار می گیرد که کارگران در عین ایجاد و گسترش و تحکیم تشکلهای مستقل و طبقاتی خود که در هر گام با دولت ارتجاعی و سرکوب گر حاکم وارد اصطکاک می شود، بایستی خود را برای تعیین تکلیف قطعی و نهایی با تمام نظم موجود تجهیز و آماده کنند و در گام نخست مانع مقدم و اصلی یعنی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را از سر راه خویش بردارند، تمام دستگاه دولتی را در هم بکوبند و دولت شورایی خود را مستقر سازند.

زیرنویس:

۱ - منتخب آثار سیاسی گرامشی - کنترل کارگری

## پروژه عبث سندیکاسازی رژیم و شوراهای کنترل و نظارت کارگری

کارگران هفت تپه در عمل به آن رسیده اند مطرح می کند. هفت تپه نه فقط به نحو آشکاری ارتقاء آگاهی و ارتقاء سطح تشکلهایی کارگران را به نمایش می گذارد، بلکه اوضاع جاری و حاکم در بی شمار واحدهای مشابه هفت تپه را نیز به تصویر می کشد و این واقعیت را نشان می دهد که بحران سیاسی جامعه و شرایط بحرانی واحدهای تولیدی، اشکال جدیدی از تشکل کارگری را بر کارگران این واحدها دیکته می کند.

موضوع فقط به کارگران هفت تپه خلاصه نمی شود. نمونه دیگر آن را در گروه ملی فولاد اهواز و اعتصابات، راهپیمایی ها و تجمعات اخیر کارگران این شرکت که روز یکشنبه چهارم شهریور وارد نهمین روز خود شد، مشاهده کردیم. واگذاری این شرکت به بخش خصوصی، سپس انتقال مالکیت آن به بانک ملی و دست به دست شدن و ناروشنی وضعیت شرکت، مشکلات عدیده ای برای کارگران فولاد در پی داشته است. چهار هزار کارگر این شرکت ده سال است با مشکل دستمزد، بیمه، مطالبات معوقه روبرو بوده اند. خطر تعطیلی کامل شرکت و بیکاری در یک قدمی آن هاست. کارگران فولاد اهواز هر ساله ده ها بار دست به اعتصاب و تجمع و راهپیمایی زده اند، اما نه کارفرما و نه مسئولین دولتی، نه فقط هیچ توجهی به خواست های کارگران نکرده اند، بلکه ده ها تن از کارگران اعتصابی و معترض را نیز بازداشت کرده اند. در حال حاضر نیز گروه ملی فولاد اهواز و کارگران آن بلا تکلیف و سرگردان به حال خود رها شده اند. "میثم آل مهدی" کارگر مبارز فولاد اهواز در اعتصاب و تجمع اخیر کارگران روز ۲۹ مرداد در ارتباط با بی توجهی کارفرما و بلا تکلیفی شرکت و کارگران و راه برون رفت از آن گفت: "ما باید شورای مستقل کارگری تشکیل بدهیم. با تشکیل شورای مستقل کارگری و نظارت بر اعمال این آقایون (کارفرما و مدیریت) ما می توانیم راه کار پیدا کنیم. چون این ها الان دقیقاً چهار ساله یکسری اشخاص میان نماینده اون سرمایه گذاران میان برای ما یک سری دروغ میگوین، با این که ما هیچ از پشت پرده خبر نداریم. باید یک نظارت کارگری باشه، باید یک شورای مستقل کارگری ایجاد بشه، اگر بخواهیم همین طور ادامه پیدا کند هیچ اتفاق خاصی نمی افتد".

گروه ملی فولاد اهواز و کشت و صنعت نیشکر هفت تپه تنها نمونه هایی از واحدهای خصوصی سازی شده هستند که کارگران در جریان مبارزه و در عمل به این رسیده اند که برای احقاق حقوق خود باید با ایجاد شورای مستقل کارگری، کنترل و نظارت خود را بر کارخانه و مدیریت برقرار سازند. اما واقعیت این است که در شرایط حاضر صدها هزار کارگر در صدها و هزارها واحد تولیدی و خدماتی دیگر شرایطی مشابه فولاد اهواز و هفت تپه دارند. بنابراین در تمام کارخانه ها و شرکت های مشابه کشت و صنعت هفت تپه و فولاد اهواز که به

نحوی از انحاء کارفرما و مدیریت مطالبات کارگران را پشت گوش می اندازند، کارگران را در حالت بلا تکلیفی و اضطراب دائمی نگاه داشته اند و برای درهم شکستن مبارزات کارگران به فروش و تعطیلی کارخانه متوسل می شوند، کارگران نیز می توانند با ایجاد شوراهای مستقل کارگری کنترل و نظارت بر تولید و توزیع را برقرار سازند.

نیازی به توضیح نیست که این شوراها هنوز آن شوراهایی که ارگان اعمال قدرت سیاسی کارگران باشند، نیستند و نمی توانند باشند. این شوراها در واقع در حد کمیته های کارگری کنترل و نظارت هستند. در جنبش کارگری جهانی نیز، هم شکل گیری شوراهای کارگری با کارکرد کنترل و نظارت بر تولید و هم شکل گیری کمیته های کارگری به منظور اعمال کنترل و نظارت بر کارخانه سابقه داشته است. در روسیه کمیته های کارخانه که در آغاز شکل گیری شان عمدتاً مطالبات اقتصادی را برنامه عمل خود می دانستند، سپس به کنترل تولید روی آوردند و البته بعداً با کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، خواهان برقراری مدیریت کارگری شدند. در ایتالیا شوراهای کارگری در کارخانه ها شکل گرفت. شوراهای کارگری ایتالیا نیز در روند یک چنین تحولی، کنترل کارگری را محور برنامه عمل خود قرار داده بودند. آنتونیو گرامشی کمونیست برجسته ایتالیایی شوراهای کارخانه را یگانه شکل سازمان کارگری می دانست که طبقه کارگر را در مسیر استقلال و موقعیت تاریخی خود قرار می دهد. وی در مورد موقعیت و مبارزه شوراهای کنترل و نظارت کارگری می گوید: "نتیجه مبارزه باید تشکیل شورای سراسری طبقه کارگر باشد. در همه سطوح - از شوراهای کارخانه تا شورای شهری تا شورای سراسری - منتخب کارگران باشد، مطابق با شیوه ها و روش هایی که خود طبقه کارگر تعیین می کند نه دولت یا پارلمان بورژوازی. این مبارزه باید به شیوه ای انجام گیرد که به توده های مردم نشان دهد کلیه مسائل و مشکلات اساسی این دوره از تاریخ، مساله نان، مسکن، برق، پوشاک... تنهائمانی حل خواهند شد که تمام قدرت اقتصادی، سیاسی در دست طبقه کارگر باشد. به عبارت دیگر این مبارزه باید آنچنان پیش برده شود و قیام توده های خلقی، حول طبقه کارگر علیه رژیم سرمایه داری راسازماندهی کند که طبقه کارگر در عمل رهبری مبارزات را بدست گیرد و همه نیروهای مولده را از طریق استقرار کمونیسم به سوی رهائی کامل پیش برد" (۱)

شکل گیری و ایجاد شوراهای مستقل کارگری کنترل و نظارت که در هفت تپه و فولاد اهواز کلید خورده است، بی شک با تعمیق بحران سیاسی و اعتلای بیشتر جنبش مبارزاتی طبقه کارگر به صدها و هزارها کارخانه و شرکت دیگر تسری خواهد یافت. این شوراها که خود محصول بحران انقلابی و اعتلاء جنبش طبقه کارگرند، نقش مهمی در بسط و گسترش مبارزه طبقاتی ایفا خواهند کرد. گام بعدی پس از تکثیر

## ابعاد گسترده فقر و نابرابری در ایران

در جلسه هفتگی این موسسه گفت: "شدت نابرابری‌های ناموجه به جایی رسیده که ندارهای ما قادر به خرید نیستند و داراهای ما تمایلی به خرید کالاهای داخلی ندارند. به طوری که در سال ۹۶ نزدیک به ۷۴ درصد اضافه تولید و اضافه واردات مصرف نشد... اگر سهل‌انگاری دلالان و مفت‌خواران ادامه داشته باشد، باید شاهد فاجعه انسانی در سال ۹۷ و ۹۸ باشیم که این مسئله اصلاً شوخی‌بردار نیست" (خبرگزاری ایلنا ۱ شهریور). محسن هاشمی رئیس شورای شهر تهران نیز چند روز پیشتر با اشاره به بروز سونامی فقر در جامعه گفته بود: "ما با یک موج توری در نیمه دوم سال مواجه خواهیم بود که موجب کاهش قدرت خرید و سطح رفاه شهروندان می‌گردد و وضعیت فقر در کشور را به مراتب حادتر می‌کند".

اما چرا فقر تا این حد گسترش یافته، و راه حل مقابله با فقر چیست؟

برای پاسخ به این سوال ابتدا لازم است تا ابعاد فقر، فاصله طبقاتی و ریشه‌های آن را بررسی کنیم. به‌گفته‌ی فرشاد مومنی "۸۵ درصد سپرده‌های بانکی در اختیار ۵/۲ درصد سپرده‌گذاران است" رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس کاظم جلالی نیز ۲۷ مرداد ماه از تمرکز ۶۰ درصد نقدینگی در دستان ۱ درصد از جمعیت خبر داده بود. پیش از این روزنامه کیهان به تاریخ اول مردادماه و به نقل از حسین صمصامی "استاد اقتصاد دانشگاه بهشتی" نوشته بود ۹۵ درصد نقدینگی در دست ۵ تا ۶ درصد افراد است. اینها تنها نمونه‌هایی از سخنان وفاداران به حکومت اسلامی از عمق نابرابری‌های اقتصادی و فاصله طبقاتی در جامعه امروز ایران است.

در مورد ابعاد فقر نیز شهاب نادری نماینده مجلس اسلامی در ۲۰ اسفندماه سال گذشته و در جلسه اولین استیضاح ربیعی گفت: "۸۰ درصد از جامعه ایران زیر خط فقر هستند". ابراهیم رزاقی از دیگر اقتصاددانان جمهوری اسلامی نیز ۲۲ فروردین ماه در گفتگویی بیان داشت: "۵۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۰ میلیونی ایران زیر خط فقر هستند". یارمحمدی دیگر عضو مجلس اسلامی است که با اشاره به ابعاد گسترده فقر و بیکاری در سیستان و بلوچستان گفت: "۹۵ درصد مردم این استان به غذای مناسب دسترسی ندارند و ۷۵ درصد زیر خط فقر امنیت غذایی و مشابه مردم در مناطق فقیر آفریقا هستند".

برای روشن‌تر شدن موضوع کافیست به این نکته توجه کنیم که دستمزد هیچ کارگری در ایران بالاتر از خط فقر نیست. حتی بسیاری از کارگران ایران حداقل‌بگیر هستند و به زحمت دستمزدشان به چیزی بالاتر از یک میلیون تومان می‌رسد و این در حالیست که خط فقر از مرزهای ۷ میلیون تومان نیز گذر کرده است. حتی روزنامه جهان صنعت از روزنامه‌های چاپ تهران در اوایل مرداد خط فقر را ۵ میلیون تومان اعلام کرد. به‌گفته‌ی اسماعیل بخشی از نمایندگان کارگران نیشکر هفت تپه دستمزد کارگران این شرکت به رغم کار سخت و سابقه کاری زیاد حدود یک میلیون و پانصد هزار تومان است. بازنشستگان تامین اجتماعی نیز اکثریت بسیار بزرگ آنها حداقل‌بگیر هستند یعنی

دریافتی آنها تنها ۱۵ درصد خط فقر است. ۸۰ درصد بازنشستگان کشوری نیز کمتر از دو میلیون و ۴۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند. وضعیت معلمان نیز که مشخص است، سفره‌ی خالی معلمان بارها منجر به اعتراض معلمان در سراسر کشور شده است. حقوق متوسط معلمان حتماً نسبت به سایر کارمندان دولتی با همان سابقه و تخصص بسیار پایین‌تر می‌باشد.

اما این تمام ماجرا نیست. بخش بزرگی از جمعیت را نیز بیکاران تشکیل می‌دهند که یکی دیگر از عوامل مهم گسترش فقر در جامعه است. براساس گزارش بانک مرکزی از هزینه خانوار در سال ۹۶ در ۲۸ درصد از خانوارهای ایرانی حتی یک فرد شاغل نیز وجود ندارد. یعنی از ۲۴ میلیون و دویست هزار خانوار ایرانی حدود ۶ میلیون و ۸۰۰ هزار خانوار بدون فرد شاغل هستند که بیش از ۶ درصد رشد در دوران ریاست جمهوری روحانی نشان می‌دهد. همچنین از تعداد خانوارهایی که دو فرد شاغل داشتند در این دوره ۵ درصد کاسته شده است. هم‌اکنون این آمارها نشانگر افزایش بیکاری در جامعه است.

از کل جمعیت ۸۰ میلیونی ایران که ۶۶ میلیون و پانصد هزار نفر بالای ۱۰ سال هستند، تنها ۲۴ میلیون شاغل هستند. از این میان بیش از ده درصد پاره وقت هستند و ساعت کار تنها ۴۰ درصد جمعیت شاغل به ۴۹ ساعت در هفته و بیشتر می‌رسد. نرخ بیکاری در میان جوانان ۱۰ تا ۲۹ ساله براساس این آمار ۵/۲۵ درصد است. اگر نگاهی به جمعیت ایران و جمعیتی آماده به کار داشته باشیم، می‌بینیم که تعداد واقعی بیکاران در ایران بسیار بیشتر از ده میلیون نفر است. این وضعیت بویژه در میان زنان فاجعه‌بار است. بر طبق آمار رسمی، از کل زنان ۱۰ سال به بالا کمتر از ۴ میلیون و پانصد هزار نفر شاغل هستند!!!

نکته مهم دیگر این است که در ماه‌های اخیر و با کاهش شدید ارزش ریال، فقر به صورت وحشتناکی فراگیر شده است. به گفته‌ی وحید شقاقی یکی از اقتصاددانان جمهوری اسلامی تنها از دی ماه سال گذشته تا خرداد امسال یعنی ظرف ۶ ماه، ۸۰ درصد از قدرت خرید مردم کاسته شده است. این در حالیست که از ماه مرداد افزایش بهای کالاهای خوراکی شتاب بیشتری گرفت، به‌طوری که حتی بخش‌های متوسط جامعه نیز با حقوق خود قادر به خرید کالاهای خوراکی مورد نیاز خود نبوده یا به زحمت می‌توانند با چشم پوشی از خرید برخی از کالاهای، هزینه خرید کالاهای خوراکی را با حقوق خود پوشش دهند. با تشدید رکود و ورشکستگی خردبوروژوا کاسبکار کوچک و حتماً متوسط، این گروه نیز به زیر خط فقر پرتاب شده است.

در سال جدید، در اثر کاهش ارزش ریال، افزایش قیمت‌ها و از بند رها شدن تورم، دستمزد کارگران به طور واقعی بیش از ۵۰ درصد کاهش یافته است. حداقل دستمزد کارگران که تا پیش از این براساس دلار ۴۰۰۰ تومانی ۲۳۰ دلار بود، به حدود ۱۰۰ دلار براساس دلار ده هزار تومانی رسیده است.

هم چنین، گرانی مسکن در ماه‌های اخیر موج خروج از شهرها و رفتن به حاشیه شهرها را افزایش داده است. نبود آب و ورشکستگی کشاورزان یکی دیگر از عوامل هجوم به حاشیه شهرها است که تا پیش از این یک چهارم کل جمعیت ایران یعنی حدود ۲۰ میلیون را در خود جای داده بود. حاشیه‌هایی که فاقد هرگونه امکانات شهری بوده و فقر (و بیکاری) در آنها بیداد می‌کند.

هزینه‌های درمان یکی دیگر از عواملیست که منجر به گسترش فقر در جامعه شده است، تنها در سالجاری ۱۲۰ قلم دارو از لیست داروهای که پیش از این بیمه تامین اجتماعی هزینه‌های آن را پرداخت می‌کرد خارج شده است. در میان بیمه شدگان، بویژه ۱۴ میلیون و ۸۰۰ هزار کارگری که تحت پوشش بیمه تامین اجتماعی قرار دارند، با مشکلات عدیده‌ای مواجه هستند که نتیجه‌ی دخالت دولت و مدیریت فاسد آن بر سازمان تامین اجتماعی است. حال از جمعیت بیکاری که فاقد بیمه هستند می‌گذریم.

در این میان تمام سیاست‌های دولت نیز به نفع سرمایه‌داران و در راستای منافع آنها اتخاذ شده، به نحوی که سرمایه‌داران به قیمت له شدن اکثریت بسیار بزرگ جامعه زیر بار فقر، به ثروت‌هایی غیرقابل باور رسیدند. ثروتی که این اختلاف عمیق طبقاتی را رقم زده است. فرشاد مومنی در سخنان هفته گذشته خود (ایلنا ۱ شهریور) به یک نمونه آن اشاره دارد. وی می‌گوید: "در سال ۹۶ صادرات پتروشیمی‌ها، فلزات و معنی‌ها نزدیک به ۲۴ میلیارد دلار بود و براساس برآوردها این رقم برای سال ۹۷ به ۳۰ میلیارد دلار می‌رسد و تفاوت قیمتی که از اول فروردین تا پایان مرداد روی داده، رانتهی نزدیک به ۴۳۲ هزار میلیارد تومان را برای این ۵۴ میلیارد دلار صادرات تنها از محل اضافه قیمت دلار ایجاد می‌کند و این جدا از رانتهی است که در فرایند تولید نصیب آنها می‌شود". یعنی اگر دستمزد متوسط سالانه‌ی حدود ۱۵ میلیون کارگر تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی را ۱۵ میلیون تومان در نظر بگیریم، تنها رانت شش ماه این شرکت‌ها از بابت تفاوت قیمت دلار برابر دستمزد ۲ سال این ۱۵ میلیون کارگر است!!! با این حساب، آیا می‌توان گفت این فاصله‌ی عظیم طبقاتی و این فقر لجام گسیخته چیز عجیبی در ایران است؟! این تنها رانت حاصل از تفاوت قیمت دلار است، سودی که سرمایه داران در بخش پتروشیمی و معادن از حاصل کار کارگران بدست می‌آورند خود حکایت دیگری دارد که با همین رانت می‌تواند برابری کند.

نکته مهم دیگر این است که در اثر تعمیق بحران اقتصادی و اجتماعی، سیاست اقتصادی رژیم با بن بست روبرو شده و در نتیجه گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه، تصمیمات اقتصادی دولت، مدام تغییر می‌کنند. از جمله در این رابطه می‌توان به بخشنامه‌های ارزی بانک مرکزی اشاره کرد که تنها با گذشت ۵ ماه از سال ۹۷، بانک مرکزی ۲۳ بخشنامه صادر کرده است که اغلب تصمیمات قبلی را نقض می‌کنند که معروفترین آن‌ها نیز دلار ۴۲۰۰ تومانی (دلار جهانگیری) بوده است.

بنابراین در حکومت اسلامی نه تنها فاصله‌ی طبقاتی به مرزهایی رسیده که هرگز پیش از آن نبوده است، و نه تنها فقر اکثریت بسیار بزرگ جامعه را در خود غرق کرده است، بلکه جمهوری اسلامی به رغم تمام ادعاها و شعارهای آن هرگز سیاستی در راستای بهبود وضعیت معیشتی کارگران و زحمتکشان اتخاذ نکرده و تمام هم و غم آن منافع اقلیتی کوچک و زلوصفت بوده است.

تا زمانی که جمهوری اسلامی برقرار است، تا زمانی که نظام سرمایه‌داری برجاست، وضعیت کارگران و زحمتکشان بهبود نخواهد یافت. دیگر زمانی برای خطا و آزمون نیست، دیگر نباید گذاشت احزاب و گروه‌های متعدد بورژوازی با

## کشور ما دزدخونه‌ست، توی جهان نمونه‌ست

مردم، املاک و طلا و ارز خریدند یا آن‌ها را به خارج از کشور منتقل کردند. چندی نگذشت که این مؤسسات ورشکسته شدند و برخی از صاحبان شرکت‌ها به خارج از کشور گریختند. پس از اعتراضات مردم، قوه قضاییه وارد شد. آن زمان نیز صحبت از ارتباط سران سیاسی رژیم با صاحبان شرکت‌های مضاربه‌ای بسیار بود. با وجود این، تنها معدودی صاحبان شرکت‌ها محاکمه شدند و چند نفری نیز اعدام شدند. در این میان، هزاران خانواده بودند که به خاک سپاه نشستند.

دو دهه بعد، مؤسسات مالی و اعتباری سر برآوردند و باز با فریب مردم، این بار در ابعادی کلان‌تر، به جنب پول‌ها و اندوخته‌های مردم پرداختند و باز هم اعلام ورشکستگی کردند. این بار در ابعادی کلان‌تر و باز هم با همدستی برخی از ارگان‌ها و سران رژیم. غارتی که خبرهای آن چنان تازه است که نیازی به بازگویی ندارد. اکنون نیز به رغم ادعای دولت مبنی بر بازپرداخت وجوه به مردم، هنوز بسیاری از آن‌ها ماه‌هاست که در خیابان‌های شهرهای مختلف برای بازپس‌گیری سرمایه خود تجمع و اعتراض می‌کنند.

دومین جنجال، در سال ۷۶ و در زمان ریاست جمهوری خاتمی روی داد. در آن هنگام غلامحسین کرباسچی، شهردار وقت تهران به جرم مشارکت در اختلاس یک میلیارد و چهارصد و پنجاه و سه میلیون تومان، نود هزار دلار آمریکا، ۶۶۰ سکه بهار آزادی و ۸۰ سکه نیم بهار آزادی، مشارکت در ارتشاء، تضييع اموال عمومی، تصرف اموال عمومی، تبانی در معاملات دولتی، دخالت در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی با پرداخت ۲۵ میلیون تومان به او نامزد، محاکمه شد و به ۳ سال زندان و ۱۰ سال انضصال از خدمات دولتی محکوم شد. وی پس از دو سال حبس، با دخالت رفسنجانی و دستور خامنه‌ای از زندان آزاد شد. قاضی و دادستان دادگاه وی، غلامحسین اژهای بود جلسات دادگاه نیز از تلویزیون پخش شد.

باز نزدیک به دو دهه بعد، یعنی در سال ۹۵، فساد در شهرداری تهران توسط قالیباف تحت عنوان املاک نجومی طرح شد. طبق افشاگری‌های تالکونی، موارد تقریباً همانند اتهامات کرباسچی است؛ با این تفاوت که اگر در پرونده کرباسچی یکی از مبالغ اختلاس، نزدیک به یک میلیارد و پانصد هزار تومان بود، در پرونده قالیباف، در یک فقره از افشاگری‌ها، پای دو هزار و دویست میلیارد تومان در میان است. هرچند در این مورد قالیباف نه تنها محاکمه نشده است، بلکه در "انتخابات ریاست جمهوری" اخیر یکی از ۴ کاندیدای مورد تأیید شورای نگهبان بود. فرد افشاگر نیز زندانی شده است.

در سال ۱۳۸۰، یعنی پس از انتخاب مجدد خاتمی، پس از "فرمان هشت ماده‌ای" خامنه‌ای برای مبارزه با مفسد اقتصادی با پرونده شهرام جزایری روبرو می‌شویم. وی که در زمان دستگیری در سال ۱۳۸۱ تنها ۲۹ سال داشت، به ایجاد و تأسیس حدود ۵۰ شرکت مختلف بازرگانی، برداشت ۳۸ میلیارد و ۱۰ میلیون تومان و موارد دیگر متهم شد. وی سرانجام از اتهام "اخلال در نظام اقتصادی" تبرئه شد ولی به اتهامات دیگر از جمله اتهامات اقتصادی

به ۵ سال حبس و در اتهاماتی مانند عبور از آب و کارت سربرازی به ۶ سال حبس محکوم شد. وی در سال ۱۳۹۳ آزاد شد و اکنون قصد دارد به "فعالیت‌های اقتصادی" در خارج از ایران بپردازد! از دیگر فعالیت‌هایش در دوره "فعالیت اقتصادی" در ایران، شرکت در جلسات مجلس ششم، یعنی مجلس موسوم به "مجلس اصلاح‌طلبان"، به عنوان مشاور بود.

باز در سال ۱۳۹۰، یعنی در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، پرونده فساد سه هزار میلیارد دلاری مه‌افزید امیرخسروی روبرو می‌شویم و پس از آن بابک زنجانی و اختلاس هجده هزار میلیارد تومانی و معاونین احمدی‌نژاد. در سال ۱۳۹۵ یعنی در دوره حسن روحانی نیز با پرونده حقوق‌های نجومی که تا بازداشت برادر رئیس جمهوری و مهدی جهانگیری، برادر معاون اول رئیس جمهور در سال ۹۶ پیش می‌رود. و در این میان هم بودند پرونده‌های اختلاس‌های دیگر از جمله فاضل خداداد با اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی و این رشته سر درازی دارد.

پس تا این‌جا نه محاکمه‌ی "مفسدان اقتصادی" تازه است، نه نمایش تلویزیونی آن‌ها، نه فرمان خامنه‌ای برای "برخورد" با مفسد اقتصادی و نه حتا در موارد معدودی صورت حکم اعدام.

در "دادگاه ضربتی" کنونی، به ریاست صلواتی، حمید باقری درمنی به اتهام "افساد فی‌الارض" محاکمه می‌شود. این پرونده ۱۰ شکلی دارد و شکلی اصلی پرونده شرکت "تفتجی" است که سهام آن به صندوق بازنشستگان صنعت نفت تعلق دارد. این پرونده ۱۵۵ جلد و ۳۳ متهم دارد، از جمله چند کارمند بانک و بررسی آن ۴ سال به طول انجامیده است. اما نام باقری اولین بار در سال ۸۶ در رسانه‌ها مطرح شد. وی در آن زمان از سوی ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز به اتهام "ابرده‌کار بانکی" و قاچاقچی دستگیر شده بود، اما یک روز بعد با دادن "تعهد اخلاقی" آزاد شده بود. گفته می‌شود وی در آن زمان از حمایت احمدی‌نژاد و مشایبی برخوردار بوده و همچنین از دوستان نزدیک بابک زنجانی بوده است. در اسفند ۹۱ مجدداً از بازداشت او خبر داده شد، اما بعداً مشخص شد که داسرای اصفهان برای دستگیری او به داسرای تهران نیابت قضایی داده بود، که با دستور یکی از قضات داسرای انتظامی قضات موضوع منتفی شده بود. نام وی در سال‌های ۹۵ و ۹۶ بار دیگر بر سر زبان‌ها افتاد. مجموع ارقام اختلاس وی هنوز کاملاً روشن نیست اما تاکنون یک بدهی ۲ هزار میلیارد تومانی به بانک‌ها دارد و از صندوق ذخیره ارزی نیز ۱۰۰ میلیون دلار برداشت کرده است.

پس نه "دادگاه" کنونی و "برخورد قاطعانه با فساد" تازگی دارد، نه فرمان خامنه‌ای، نه تصمیم به علنی بودن دادگاه، نه محاکمه "یک دانه درشت" و چند "دانه ریز" و نه ارتباط مفسدان با مقامات دولتی و حکومتی. پرونده فساد و متهم ردیف اول نمایش کنونی هم سابقه‌ای ۱۱ ساله دارند و به فسادها و چپاول‌های اخیر از جمله ارز اهدایی دولت به رانت‌خواران ربطی ندارد. تنها نکته مشترک پرونده‌های فساد بیش از ۳۰ سال گذشته، گسترش فساد و افزایش مبالغ نجومی مورد اختلاس بوده است.

رژیم با برپایی این دادگاه‌ها چند هدف را دنبال می‌کند. ابتدا، می‌کوشد فساد را عامل بحران اقتصادی کنونی معرفی کند. از دیگر اهداف،

استفاده ابزاری از نمایش "مبارزه با فساد" با تقویت قوه قضاییه و دستگاه‌های بگیروبیندی مانند سپاه و بسیج، بیرون راندن جناح رقیب از صحنه یا حداقل واداشتن آن به تمکین و پذیرش سیاست‌های جناح مقابل است. به ویژه در این برهه که اعتراضات مردم پایه‌های قدرت را به لرزه درآورده و هر جناح و نهاد می‌کوشد برای نجات کل نظام، "دیگری" را مقصر جلوه دهد.

گذشته از آن، تلاش دارد با محاکمه چند مهره حاشیه‌ای، انگشت اتهام مردمی را از خود دور کند که به فساد سیستماتیک نظام اعتراض دارند. تلاشی بیهوده، زیرا همگان می‌دانند در نظامی که در رأس آن فردی به نام "رهبر" وجود دارد که خود و ارگان‌های تحت نظارتش از هر گونه حسابرسی مصون و برکنارند، ریشه دواندن فساد اجتناب‌ناپذیر است. در نظامی که سران قوه قضاییه خود از متهمان اصلی فساد هستند، محاکمه فاسدان، تمسخری بیش نیست. در نظامی که فساد به اعتراف معاون اول رئیس جمهورش "نهادینه و ساختاری" شده و به سطوح بالا سرایت کرده است، مبارزه با فساد امری محال است.

بدون این اعتراف نیز مردم سالیان زیادیست که این امر را دریافته‌اند. هم دریافته‌اند که فساد به این یا آن جناح ختم نمی‌شود. به همین دلیل در اعتراضات خیابانی ماه‌های اخیر یکی از شعارهای همیشگی مردم علیه اختلاس و زد‌ی‌ها بوده است. در روزهای اخیر هم یکی از شعارهای کارگران فولاد اهواز این بود: "کشور ما دزدخونه‌ست، توی جهان نمونه‌ست".

از صفحه ۵

## ابعاد گسترده فقر و نابرابری در ایران

رنگ و لعاب‌های متعدد، و با نام‌ها و وعده‌های رنگارنگ کارگران و زحمتکشان را فریب دهند. تنها راه کارگران و زحمتکشان برای نجات از غول فقر، انقلاب اجتماعیست. انقلابی که نه فقط جمهوری اسلامی را سرنگون کند، بلکه با برپایی حکومت شورایی و برقراری سوسیالیسم، نظام سرمایه‌داری را نیز واژگون سازد، نظامی را که مبتنی بر استثمار کارگران است. حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان، حکومتی که منتخب آنها و متشکل از کارگران و زحمتکشان جامعه است، با برقراری نظام سوسیالیستی و با خلع ید از خلع یدکنندگان، با پایان دادن به استثمار انسان از انسان، فقر را نابود می‌کند. حکومت شورایی با به پایین کشیدن حاکمان قدیم، کسانی که خود را مافوق مردم قرارداده و با خشونت و جنایت بر آنها فرمان می‌راندند، آزادی را به وسیع‌ترین شکل آن که در هیچ دولت بورژوازی سابقه نداشته، در دسترس همگان قرار می‌دهد، تا آنها خود حافظ و پاسدار حکومت شورایی خویش باشند، تا فقر و بیکاری برچیده شود، تا کودکان از برابری تحصیل و شادی برخوردار شوند، نه میلیون‌ها کودک کار که هر سال و با باز شدن مدارس با حسرت به دست‌های پینه بسته ی خود خیره می‌شوند، تا بهداشت و درمان از دسترس هیچ‌کس خارج نباشد و کودکی در بیمارستان به خاطر بی پولی پدر و مادر جان نازد و تا...



## جمهوری اسلامی و تشدید نظامی‌گری

است. این ادعای وی بدان می‌ماند که گفته شود در جریان بحران سیاسی کنونی و تظاهرات خیابانی مردم علیه رژیم، تقویت و آمادگی پلیس و واحدهای ضد شورش و حضور آن‌ها در خیابان‌ها، نه نتیجه تشدید تضادها و مخاصمات میان توده مردم و طبقه حاکم، نه اقدامی برای سرکوب و فرونشاندن اعتراضات، بلکه از سر انسان‌دوستی جمهوری اسلامی و تلاش برای مصالحه با مردم بوده است.

بهرغم ادعای واهی روحانی، اما این واقعیت به‌جای خود باقی است که در ایران نیز همچون دیگر کشورهای جهان، رشد میلیتاریسم، تقویت نیروهای نظامی و آمادگی این نیروها برای درگیری‌های نظامی، محصول رشد تضادهای داخلی و بین‌المللی، تشدید مخاصمات و تلاش برای کنترل اوضاع داخلی است.

اساساً نیروی مسلح به‌عنوان یک رکن اساسی جامعه طبقاتی و دولت، مقدم بر هر چیز از آن‌رو در طی تاریخ لازم آمد که تضاد میان طبقات دارا و ندار شکل گرفت و تشدید شد. هرچه تضادهای طبقاتی در طول تاریخ حادثتر و برجسته‌تر شدند، این ارکان نظامی و سرکوبگر دستگاه دولتی، مدام تقویت گردید. هر چه تمایلات توسعه‌طلبانه طبقات ستمگر حاکم افزایش یافت، نیاز به یک نیروی مسلح قدرتمندتر و سلاح‌های پیشرفته‌تر، افزون‌تر شد.

طبقات حاکم به فرمانروائی و استثمار توده‌های تحت انقیاد در داخل قانع نیستند. آن‌ها جاه‌طلبی‌های سیاسی و اقتصادی دارند که پیامد آن همواره جنگ و کشتار توده‌های ستمدیده بوده است. آن‌ها برای تحقق اهداف جاه‌طلبانه و توسعه‌طلبانه خود بدان نیاز دارند که نیروهای مسلح خود را تقویت نمایند، سلاح‌های مدرن و ویرانگر تدارک ببینند و میلیاردها دلار صرف این تدارک و آمادگی نیروهای مسلح خود کنند. این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که نتیجه این سیاست تنها در طول قرن بیستم، دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه‌ای بوده است که حاصل آن کشتار ده‌ها میلیون انسان و ویرانی‌های عظیم بود. همه آن‌هایی هم که این جنگ‌های ویرانگر و ضد انسانی را برافروختند، وعده صلح پایدار و ابدی سر دادند. هم‌اکنون نیز وقتی که قدرت‌های امپریالیست و منطقه‌ای جهان مدام در حال تقویت نظامی خود، ساختن سلاح‌های مخرب‌تر هستند و سال‌به‌سال بودجه‌های نظامی خود را افزایش می‌دهند، نتیجه تشدید تضادها و مخاصمات میان آن‌هاست و نه تخفیف تضادها و کاهش این مخاصمات. بنابراین آن‌ها برای صلح تلاش نمی‌کنند، بلکه برای جنگ آماده می‌شوند.

روحانی افسانه‌سرانی می‌کند وقتی که می‌گوید: "ارتقای توان دفاعی کشور و آمادگی ما، آمادگی برای جنگ نیست، بلکه آمادگی برای ایجاد و حفظ صلح پایدار است. افزایش قدرت دفاعی یعنی صلح‌طلبی." بر اساس این ادعای مضحک، امپریالیسم تجاوزکار و توسعه‌طلب آمریکا که بودجه نظامی خود را از ۴۲۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ به ۸۹۲ میلیارد برای سال ۲۰۱۹ افزایش داده است، از سر انسان‌دوستی و صلح‌طلبی است! "افزایش قدرت دفاعی یعنی

صلح‌طلبی!"

اما به‌رغم پاهوسرانی روحانی، پوشیده نیست که هدف جمهوری اسلامی از تقویت و آمادگی نیروهای مسلح چیست؟ هم‌اکنون تضادهای جامعه ایران به‌شدت حاد شده‌اند. جمهوری اسلامی با بحران‌های متعدد لاینحل روبه‌روست. بحران سیاسی کنونی و رشد روزافزون مبارزات، موجودیت رژیم را به مخاطره انداخته است. جمهوری اسلامی هیچ راحل اقتصادی و سیاسی برای غلبه بر بحران‌ها ندارد. تنها ابزاری که برای حفظ موجودیت خود در اختیار دارد، نیروهای مسلح است که می‌کوشد از طریق آن‌ها بقاء خود را تضمین کند. هدف اصلی تقویت و آمادگی نیروی نظامی در شرایط بحران، مقابله با دشمن داخلی، کارگران و زحمتکشان، مردم ستمدیده ایران است. در همین سخنرانی، روحانی برای غلبه بر بحران و دشمن داخلی است که شعار وحدت میان باندهای رژیم را سر می‌دهد که در نتیجه همین بحران در میان آن‌ها شکاف ایجاد شده است.

او می‌گوید: الان زمان وحدت، اتحاد، ایستادگی و مقاومت است. یک یا دو سال، حزب و جناح و این چیزها را فراموش کنیم، اشکالی ندارد، امروز، روزی است که باید به هم کمک کنیم. ما از این مرحله به حول و قوه الهی با حمایت مردم، تدبیر رهبر معظم انقلاب و همدلی همه ارکان نظام، سه قوه و نیروهای مسلح، عبور خواهیم کرد.

اما نه تقویت نیروهای نظامی می‌تواند نظمی را که در بحران‌های عمیق گرفتار است نجات دهد و نه وحدت و اتحاد باندهای درون طبقه حاکم می‌تواند، راحلی بر بحران‌ها و تضادهای علاج ناپذیر نظم موجود باشد. باین‌همه، از آنجایی که جمهوری اسلامی راحلی برای غلبه بر بحران‌های جامعه ایران ندارد و کلیه سیاست‌های آن به شکست انجامیده است، تمام امید خود را به نیروی نظامی و مسلح بسته است. محرک دیگری نیز برای تشدید نظامی‌گری جمهوری اسلامی وجود دارد. تقویت نیروی نظامی، ارتقای توان دفاعی و رشد شتابان صنایع جنگی که روحانی خواستار آن شده است، از آن‌رو برای جمهوری اسلامی ضروری است که بتواند در شرایط تشدید تضادها و بحران‌های سیاسی منطقه‌ای، سیاست توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه خود را پیش ببرد.

یکی از بنیان‌های ثابت سیاست خارجی جمهوری اسلامی از بدو موجودیت آن در ایران، کسب هژمونی در منطقه خاورمیانه، از طریق سیاست توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی بوده است. جمهوری اسلامی برای پیشبرد این سیاست، تلاش نمود با دخالت مستقیم و غیرمستقیم در کشورهای دیگر، از طریق سازمان‌دهی و تقویت گروه‌های اسلام‌گرای شیعه، به این هدف خود دست یابد. در عین حال تلاش نمود با حمایت از گروه‌های اسلام‌گرای سنی مذهب، دولت‌های رقیب خود را در منطقه تضعیف کند. نتیجه این سیاست، تشدید تضادهای دولت‌های منطقه خاورمیانه با جمهوری اسلامی به نقطه‌ای است که امروز اغلب دولت‌های عربی منطقه وارد اتحاد‌های

رسمی و غیررسمی علیه جمهوری اسلامی شده‌اند و با حمایت آمریکا و اسرائیل تلاش‌های برتری‌طلبانه جمهوری اسلامی را به چالش کشیده‌اند. جمهوری اسلامی اکنون در وضعیتی قرار گرفته است که نه‌تنها باید هزینه هنگفتی را صرف بقای دولت‌ها و گروه‌های اسلام‌گرای متحد خود نماید، بلکه در شرایطی که مدام تضادهای منطقه‌ای تشدید شده‌اند و احتمال درگیری‌های نظامی افزایش یافته است، نیروهای نظامی خود را تقویت کند، آمادگی آن‌ها را افزایش و صنایع نظامی را توسعه دهد.

حسن روحانی اما این واقعیت را که سیاست خارجی توسعه‌طلبانه جمهوری اسلامی، نقش اصلی را در تشدید تضادها و مخاصمات دولت‌های منطقه داشته، به‌کلی انکار می‌کند و می‌گوید: "جمهوری اسلامی همواره آماج هراس افکنی و ترویج ایران هراسی بوده و عده‌ای سعی کردند به کشورهای اطراف ما این‌گونه القاء کنند که ایران حیات، بقاء و عزت آنان را تهدید می‌کند."

به همین سادگی! جمهوری اسلامی نه اهداف توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه ای داشته، نه در کشورهای دیگر دخالتی داشته، نه منافع دولت‌های دیگر را به خطر انداخته، نه گروه‌های اسلام‌گرا را برای سرنگونی دولت‌ها و گروه‌های رقیب سازمان‌دهی و مسلح کرده، نه در لبنان، سوریه، فلسطین، عراق، یمن... دخالتی داشته و دارد و نه سپاه قدس را برای پیشبرد سیاست‌های توسعه‌طلبانه به‌طور مجزا ایجاد کرده است. بیخود و بی‌جهت" عده‌ای سعی کردند به کشورهای اطراف ما این‌گونه القاء کنند که ایران حیات، بقاء و عزت آنان را تهدید می‌کند." فقط یک آخوند رسوا می‌تواند بحرانی را که جمهوری اسلامی در منطقه اکنون گرفتار آن است و هزینه‌های سنگینی برای کارگران و زحمتکشان به بار آورده که تحریم‌ها نیز یکی از نتایج آن است، این‌چنین به مردم ایران توضیح دهد. آن‌هم در شرایطی که توده‌های مردم ایران به ابعاد فاجعه‌بار سیاست توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی رژیم پی برده‌اند و در کمتر راهپیمایی، تظاهرات و تجمع اعتراضی است که علیه این سیاست، شعارهایی از نمونه "سوریه را رها کن فکری به حال ما کن" سر ندهند.

جمهوری اسلامی اما سیاست خارجی‌اش از سیاست داخلی جدا نیست. این سیاست ادامه و استمرار سیاست داخلی در ورای مرزهاست. سیاست داخلی جمهوری اسلامی به بند کشیدن توده‌های مردم، دیکتاتوری، اختناق، سرکوب، تروریسم و کشتار است، همین سیاست ارتجاعی در خارج از کشور هم به شکلی دیگر ادامه یافته است. لازمه یک چنین سیاست داخلی و خارجی تکبیر نیروی نظامی و سرکوب و تقویت آن‌هاست. لذا درک این مسئله دشوار نیست که چرا این رژیم ارتجاعی در شرایطی که با تشدید بحران‌های داخلی و خارجی مواجه است، در شرایطی که فقر، بیکاری، گرسنگی در جامعه ایران ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته، بیش‌ازپیش به تقویت نیروهای مسلح و سرکوب خود نیاز دارد و مدام باید هزینه‌های نظامی خود را افزایش دهد. این نظامی‌گری اما رژیم را نجات نخواهد داد، بالعکس فروپاشی و سرنگونی آن را تسریع خواهد کرد.

## جمهوری اسلامی و تشدید نظامی‌گری

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.  
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

IBAN:  
NL08INGB0002492097  
BIC: INGBNL2A  
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

[http://T.me/fadaian\\_aghaliyat](http://T.me/fadaian_aghaliyat)

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization  
Of Fadaian (Aghaliyat)  
No 787 August 2018

این واقعیت را هر انسانی باکمی آگاهی می‌داند که در هر کشوری، رشد نظامی‌گری، تقویت صنایع تسلیحاتی و آمادگی نیروهای مسلح، نتیجه تشدید تضادها و بحران‌های داخلی و بین‌المللی، تشدید منازعات و مخاصمات است. نتیجه آن نیز نه صلح، بلکه جنگ، تجاوز، سرکوب، کشتار و ویرانی بوده و هست. بنابراین، رژیم‌های سرمایه‌داری به خاطر تخفیف تضادها و از سر انسان‌دوستی و صلح‌طلبی نیست که به میلیتاریسم و آمادگی نظامی روی می‌آورند.

حسن روحانی، اما تلاش می‌کند، واقعیتی را که درستی آن مکرر در تاریخ بشریت به اثبات رسیده است، وارونه سازد. او در همان حال که سیاست جمهوری اسلامی را تقویت نیروهای مسلح و سرکوب، آمادگی نظامی و رشد شتابان صنایع جنگی اعلام می‌کند، مدعی است که تمام این میلیتاریسم و نظامی‌گری فقط به خاطر یک "صلح پایدار" است.

یک چنین ادعای پوچی فقط از عهده کسی ساخته است که حرفه او فریب و تحمیق مردم ناآگاه

در صفحه ۷

این جمله خلاصه کرد: نیروهای نظامی باید تقویت شوند، آمادگی نظامی داشته باشند و صنایع تسلیحاتی شتابان رشد کنند.

اما گویا، این تقویت و آمادگی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و "تداوم شتابان صنایع تسلیحاتی" نه نتیجه بحران‌های داخلی و برای حراست از رژیم و سرکوب توده‌های مردمی است که به قیام علیه نظم موجود برخاسته‌اند و نه آمادگی برای درگیری‌های نظامی، توسعه‌طلبی و هژمونی طلبی منطقه‌ای، بلکه فقط و فقط به خاطر صلح پایدار است!

به ادعای وی "آمادگی ما، آمادگی برای جنگ نیست، بلکه آمادگی برای ایجاد و حفظ صلح پایدار است. افزایش قدرت دفاعی، یعنی صلح‌طلبی."

وی خواستار "تداوم رشد شتابان صنایع تسلیحاتی" شد و افزود: همه در هر بخشی که هستند از بخش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تا بخش نظامی، موظف هستیم که توانمندی دفاعی و بازدارندگی کشور را ارتقاء دهیم.



[shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

بدینوسیله به اطلاع علاقمندان تلویزیون دمکراسی شورایی می‌رسانیم که:

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هانتبرد مجدداً از ماهواره یاست پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره:

ماهواره یاه سات Satellite Yahsat

فرکانس ۱۱۷۶۶ Frequency

عمودی Polarization Vertical

سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ Symbol rate

اف ای سی ۵ / ۶ FEC

ساعت پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی:

چهارشنبه‌ها ساعت نه و نیم شب به وقت ایران

(ساعت ده صبح به وقت لس آنجلس و هفت عصر به وقت اروپای مرکزی)

بازپخش این برنامه: روز پنجشنبه نه و نیم صبح به وقت ایران

(ده شب پنجشنبه به وقت لس آنجلس و هفت صبح پنجشنبه به وقت اروپای مرکزی)

اینترنت:

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای، می‌توانید از طریق اینترنت نیز برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید.

۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای "جی. ال. ویز"

[www.didgah.tv](http://www.didgah.tv)

[www.glwiz.com](http://www.glwiz.com)

۲- به صورت آرشیو، در سایت سازمان فدائیان - اقلیت:

<http://www.fadaian-aghaliyat.org/>

<https://tvshora.com/>

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.

توجه: بینندگان عزیز تلویزیون دمکراسی شورایی جهت اطلاع؛ سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهم‌زمان در ایران، اروپا و آمریکای شمالی ساعات تغییر می‌کنند که البته هر بار پس از چند هفته، ساعات این سه منطقه یکسان می‌شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی